بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه: قاسمی، ضیاء، ۱۳۵۰ -
عنوان و نام پدیدآور: معناشناسی/نویسنده ضیاء قاسمی.
مشخصات نشر: تهران : امیرکبیر، ۱۴۰۳.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۲۴۵۸-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
موضوع: معنی‌شناسی، Semantics
رده‌بندی کنگره: P۳۲۵
رده‌بندی دیویی: ۴۰۱/۴۳
شماره کتابشناسی ملی: ۹۸۷۶۱۱۲
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

معناشناسی

ضیاء قاسمی

معناشناسی

دکتر ضیاء قاسمی

چاپ اول ▲ ۱۴۰۴ ▲ ۱۰۰ نسخه ▲

چاپ و صحافی: آذین ▲

دفتر مرکزی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی،
تقاطع خیابان سعدی، پلاک ۲
شمارهٔ تماس: ۲-۰۲۱۳۳۹۰۰۷۵۱ و ۶۱۲۸
کدپستی: ۱۱۴۳۸۱۷۸۱۸

amirkabirpub.ir
@amirkabirpubco

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر
© همهٔ حقوق محفوظ است.

تقدیم می‌کنم به فرزندانم؛

شیوا و شروین

که همیشه مایهٔ افتخارم بوده‌اند.

فهرست

پیشگفتار ۱۱

فصل اول: معناشناسی در زبان‌شناسی ۱۳

۱-۱- معناشناسی، زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی /۱۳/ ۱-۲- روند عملی معناشناسی /۱۵/ ۱-۳- ارجاع و مفهوم /۱۹/ ۱-۴- پاره‌گفتار، جمله و گزاره /۲۱/ ۱-۵- معناشناسی و منظورشناسی /۲۳/ ۱-۶- معناشناسی و حوزه‌های دیگر /۲۴/

فصل دوم: رویکردها و نظریه‌های معناشناسی ۲۷

۲-۱- رویکرد ساختاری /۲۷/ ۲-۲- رویکرد نقشی /۳۰/ ۲-۳- رویکرد زایشی /۳۱/ ۲-۴- رویکرد شناختی /۳۵/

فصل سوم: رابطهٔ معنا با فکر و واقعیت ۴۷

۳-۲- ارجاع /۵۰/ ۳-۳- مفهوم و بازنمودهای ذهنی /۵۴/ ۳-۴- انگاره /۵۶/ ۳-۵- نمونهٔ متعارف /۵۷/ ۳-۶- نسبیت زبانی /۵۹/

فصل چهارم: معنای کلمه ۶۱

۴-۱- روابط واژگانی /۶۱/ ۴-۱-۱- هم‌صورتی /۶۳/ ۴-۱-۲- چندمعنایی /۶۴/ ۴-۱-۳- هم‌معنایی /۶۵/ ۴-۱-۴- تضاد /۶۷/ الف- متضادهای مکمل /۶۸/

ب- متضادهای مدرج /۶۸/ پ- متضادهای معکوس /۶۹/ ت- متضادهای وارونه /۶۹/ ۵-۱-۴- معناشمولی /۷۱/ ۶-۱-۴- جزءواژگی /۷۳/ ۷-۱-۴- رابطهٔ عضو و مجموعه /۷۴/ ۸-۱-۴- رابطهٔ بخش و توده /۷۴/ ۲-۴- روابط واژگانی اشتقاقی /۷۴/

فصل پنجم: معنای جمله در محدودهٔ روابط درون جمله و... ۷۹

۱-۵- روابط منطقی و معناشناسی جملات /۷۹/ ۲-۵- برخی از قواعد استدلال در منطق گزاره‌ها /۸۲/ الف- قاعدهٔ وضع مقدم /۸۲/ پ- قاعدهٔ قیاس استثنایی /۸۳/ ۳-۵- حروف ربط منطقی در منطق گزاره‌ها /۸۵/ الف- حرف عطف منطقی /۸۵/ ب- حرف فصل: یای شامل و یای غیرشامل /۸۶/ ت- حرف ربط دوشرطی /۹۱/ ۴-۵- روابط منطقی بر اساس شرکت‌پذیرها و محمول /۹۴/

فصل ششم: معنای جمله در محدودهٔ وضعیت‌های معنایی در جمله ۹۹

۱-۶- نوع وضعیت /۹۹/ ۲-۶- زمان دستوری وضعیت /۱۰۵/ ۳-۶- جنبهٔ وضعیت /۱۰۷/ ۴-۶- وجه‌مندی وضعیت /۱۱۱/ ۵-۶- گواه‌مندی وضعیت /۱۱۷/

فصل هفتم: نقش‌های معنایی شرکت‌پذیرها در جمله ۱۲۱

۱-۷- نقش‌های تماتیک /۱۲۱/ ۲-۷- روابط دستوری و نقش‌های تماتیک معنایی /۱۲۷/ ۳-۷- جهت مجهول /۱۳۲/

فصل هشتم: بافت و استنباط ۱۳۵

۱-۸- اشارت /۱۳۶/ ت) اشارت اجتماعی /۱۳۷/ ۲-۸- ارجاع و بافت /۱۳۷/ ۳-۸- دانش در مقام بافت /۱۳۹/ ۴-۸- ساختار اطلاعاتی /۱۴۳/ ۵-۸- استنباط /۱۴۸/ ۶-۸- تلویح گفت‌وگویی /۱۵۰/

فصل نهم: کنش‌های گفتاری ۱۵۵

۱-۹- کنش‌های گفتاری /۱۵۵/ ۲-۹- نظریهٔ کنش گفتاری اوستین /۱۵۹/ ۳-۹- کنش‌های گفتاری غیرمستقیم /۱۶۶/

فصل دهم: معنا بر پایهٔ ارتباط زبانی ۱۷۳

۱-۱۰- ارتباط زبانی /۱۷۳/ ۲-۱۰- نشانه‌های زبانی /۱۷۵/

فصل یازدهم: ترکیب‌پذیری ۱۸۳

۱-۱۱- ویژگی‌های ترکیب‌پذیری /۱۸۳/ ۳-۱۱- باهم‌آیی‌ها /۱۸۹/ ۴-۱۱- کلیشه‌ها /۱۹۰/ ۵-۱۱- ابعاد غیرترکیبی عبارات ترکیبی /۱۹۱/ پ) فقره‌های مرکب با اثر گوپی /۱۹۳/

فصل دوازدهم: مباحثی در معناشناسی ۱۹۵

۱-۱۲- حوزه‌های معناشناسی /۱۹۵/ ۲-۱۲- معنای پاره‌گفتار و معنای گوینده /۱۹۸/ ۳-۱۲- عبارات ارجاعی /۲۰۱/ ۴-۱۲- محمول بالقوه و محمول بالفعل /۲۰۵/ ۵-۱۲- جملهٔ جنس /۲۱۵/ ۶-۱۲- عالم گفتمان /۲۱۶/ ۷-۱۲- اشارت و شناخته بودن /۲۱۷/ ۸-۱۲- دامنه و نمونهٔ متعارف /۲۱۹/ ۹-۱۲- ابهام /۲۲۲/ ۱۰-۱۲- اشتقاق /۲۲۵/ ۱۱-۱۲- معناهای غیرلفظی /۲۲۶/

منابع ۲۳۱

واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی ۲۳۵

پیشگفتار

معناشناسی شاخه‌ای پُرفایده و جذاب از علم زبان‌شناسی است. در زمینهٔ معناشناسی آثار ارزشمند زیادی در جهان نوشته و منتشر شده است ولی تا جایی که من آگاهی دارم تعداد آثار معناشناختی هنوز در کشورمان انگشت‌شمار است که عموماً ترجمه هستند. این کتاب حاصل دست‌کم پنج سال پژوهش و تدریس در این زمینه است. دانش کسب شده در مقطع دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه تهران و تجربه‌های سال‌ها تدریس دروس زبان‌شناسی، زبان فارسی و زبان انگلیسی در دانشگاه‌ها و مراکز مختلف، در نوشتنِ این کتاب برایم بسیار مفید بوده‌اند. امیدوارم این اثر مقبول طبع خوانندگان فرهیخته و مشتاق واقع بشود.

دکتر سید ضیاءالدین قاسمی

فصل اول

معناشناسی در زبان‌شناسی

۱-۱- معناشناسی، زبان‌شناسی و نشانه‌شناسی

معناشناسی[1] مطالعهٔ معنا در زبان است. معناشناسی بخشی از بررسی‌های علم زبان‌شناسی[2] است. زبان‌شناسی نیز بخشی از نشانه‌شناسی[3] است. علم زبان‌شناسی، زبان را در جایگاه نظامی برای ارتباط انسان‌ها بررسی می‌کند و بخش‌های مختلفی دارد. آن بخش از زبان‌شناسی که به بررسی آواها در زبان می‌پردازد در محدودهٔ آواشناسی[4] یعنی مطالعهٔ تولید و ادراک آواها در زبان‌ها و واج‌شناسی[5] یعنی مطالعهٔ آواها در نظام یک زبان خاص و ساخت‌های پیچیده‌تر نظیر واج‌ها، هجا و آهنگ جای می‌گیرد. آن بخش از زبان‌شناسی که به بررسی اجزا و ویژگی‌های کلمه‌ها در زبان می‌پردازد صرف[6] نام دارد. آن

---

1. semantics
2. linguistics
3. semiotics or semiology
4. phonetics
5. phonology
6. morphology

بخش از زبان‌شناسی که به بررسی تشکیل جمله از طریقِ درکنارهم قرارگرفتن کلمه‌ها و ویژگی‌های جمله‌ها می‌پردازد نحو[1] نام دارد.

معناشناسی؛ آن بخش از زبان‌شناسی است که به بررسی معنای کلمه‌ها و جمله‌ها می‌پردازد. معناشناسی حوزهٔ گسترده‌ای از مطالعات زبانی است. این حوزه از یک سو با حوزه‌های دیگرِ مطالعات زبانی مرتبط است و از سوی دیگر با حوزه‌هایی نظیر منطق، فلسفه و روان‌شناسی که به بررسی معنا می‌پردازند، ارتباط پیدا می‌کند.

معنای زبانی؛ یک بخش خاص از توانایی کلی انسان در به کارگیری نشانه[2] است. مثلاً ما در جمله‌های خود ممکن است بگوییم که «دود زیاد در آسمان» به این معناست که «جایی آتش گرفته است» یا «تب این کودک» به این معناست که او «سرما خورده است» یا «پرچم قرمز در دریاچه» به این معناست که «شنا کردن در این جا ممنوع است» یا «درجه‌های نظامی روی یونیفرم او» به معنای این است که «او گروهبان است». عبارت «به این معنا بودن» چند کاربرد مختلف از جمله استنباط بر پایهٔ علت و معلول و کاربرد قراردادی نشانه‌ها را دربرمی‌گیرد. این کاربردها نمایانگر عادت فراگیر انسان در تشخیص و ایجاد نشانه‌ها، یعنی «به کاربردن یک چیز به جای چیز دیگر» هستند. این فرایند ایجاد و تفسیر نمادها گاهی «نشانگری»[3] (دلالت) نامیده می‌شود. بررسی این گونه فرایندها بسیار گسترده‌تر از صرفاً گسترهٔ زبان است. بررسی معنای زبانی بخشی از بررسی کلی کاربرد نظام‌های نشانه‌ای است. این بررسی کلی نشانه‌شناسی نام دارد. نشانه‌شناسان انواع رابطه‌هایی را بررسی می‌کنند که ممکن است بین یک نشانه و فقرهٔ مورد نظر برقرار باشد. در این زمینه، نشانهٔ مورد نظر نشانگر[4] (دال) و فقرهٔ مورد نظر نشان‌یافته[5] (مدلول) نام دارد. (سوسور، ۱۹۷۴، ص ۶۵).

---

1. syntax
2. sign
3. signification
4. signifier
5. signified

در نشانه‌ها، باید به تمایز میان نمایک[1]، نمایه[2] و نماد[3] دقت کرد. (سعید، ۲۰۱۶، ص ۲۱)

نمایک در جایی به کار رفته است که میان یک نشانه و چیزی که آن نشانه نمایانگر آن است، شباهت وجود داشته باشد، مثلاً میان یک نقاشی و فرد مورد نظر در زندگی واقعی یا نمودار یک موتور و موتور واقعی یا تابلوی یک رستوران با نقش قاشق و چنگال و خود آن رستوران که دارای قاشق و چنگال است. در این حالت تابلوی قاشق و چنگال در سه کیلومتری در کنار بزرگراه نمایک رستوران است و وجود رستوران در سه کیلومتری را نشان می‌دهد. نمایه زمانی به کار رفته است که نشانه با مدلول خود رابطهٔ نزدیکی، غالباً از نوع علت و معلول، داشته باشد و از این رو دود نمایهٔ آتش است. نماد در جایی به کار رفته است که فقط یک رابطهٔ قراردادی بین نشانه و مدلول آن وجود دارد، چنان که مثلاً در درجه‌های نظامی و مقام‌های مربوط به آن‌ها یا بین لباس سیاه یا سفید و عزادار بودن می‌بینیم. در بعضی از فرهنگ‌ها لباس سیاه و در بعضی از فرهنگ‌ها لباس سفید نشانهٔ عزاست. بر همین اساس، کلمه‌ها (صورت آوایی یا صورت نوشتاری) نمادهای زبانی محسوب می‌شوند. بین نماد زبانی و مدلول آن شباهتی وجود ندارد و نمادها در زبان قراردادی[4] هستند یعنی ویژگی نشانه‌ای که شباهت به مدلول ندارد برای دلالت بر مدلول به گونه‌ای قراردادی در نظام زبان انتخاب شده و به‌طور ثابت توسط اهل زبان به کار می‌رود.

۲-۱- روند عملی معناشناسی

در بررسی‌های معناشناختی با چالش‌ها و پیچیدگی‌هایی روبه‌رو هستیم؛ چالش اول مسئلهٔ مواجه شدن با «دور»[5] است (سعید، ۲۰۱۶، ص ۲۳). ما فقط

1. icon
2. index
3. symbol
4. arbitrary
5. circularity

می‌توانیم معنای یک کلمه را با کلمات دیگر در همان زبان یا زبان دیگر بیان کنیم. این مشکلی است که فرهنگ‌نویسان نیز با آن دست به گریبان هستند. برای فهمیدن معنای یک کلمه در واژه‌نامه باید معنای کلمات دیگر در تعریف آن کلمه را بفهمیم. برای فهمیدن معنای آن کلمه‌ها هم همین روند باید تکرار شود و از این رو دچار «دور» می‌گردیم. به نظر می‌رسد که این روند هیچ‌گاه پایان نمی‌پذیرد. چالش دوم این است که نمی‌توانیم از دقیق بودن تعریف‌های خود از یک کلمه مطمئن باشیم. معنای کلمات در ذهن سخنگویان زبان وجود دارد و از این رو معنا نوعی دانش است. ما نمی‌دانیم که آیا تفاوتی بین این نوع دانش و انواع دیگر دانش وجود دارد یا خیر. برخی معتقدند که تفاوتی میان دانش زبانی یعنی دانش مربوط به معنای کلمات و دانش دانشنامه‌ای[1] یعنی دانش مربوط به جهان وجود ندارد اما دیگران بین این دو تمایز قائل هستند. چالش سوم معنایی است که پاره‌گفتارهای خاص در بافت[2] پیدا می‌کنند. مثلاً «هوای خوب» ممکن است در یک بافت مربوط به اقلیم خشک و بیابانی به معنای «باران شدید» و در یک بافت مربوط به یک اقلیم گرم و مرطوب به معنای «یک روز آفتابی و بدون ابر» باشد. همچنین جملهٔ «او داشت می‌مُرد» ممکن است در یک بافت اشاره به «بیمار بودن» و «در شرف مرگ بودن» کسی و در بافت دیگر به «بسیار خندیدن کسی به یک فیلم کمدی» اشاره بکند. اگر ویژگی‌های یک بافت جزو معنای یک کلمه باشند چه‌طور باید آن ویژگی‌ها را در تعریفمان بگنجانیم؟ در این صورت برای معنای کلمات تعاریف و تفاسیر بیش از حد زیاد خواهیم داشت. به نظر می‌رسد که نتوانیم همهٔ اطلاعات مرتبط را در تعریف خود بگنجانیم.

برای حل چالش‌های معناشناسی، راه‌حل‌هایی ارائه شده است؛ یکی از راه‌حل‌ها برای حل مشکل چالش اول، یعنی مواجه شدن با «دور»، استفاده از فرازبان[3] برای توصیف واحدهای معنایی و قواعد همهٔ زبان‌هاست. اگر مثلاً

1. encyclopedic knowledge
2. context
3. metalanguage

در توصیف زبان آلمانی از زبان انگلیسی استفاده کنیم، در این‌جا آلمانی زبانِ مورد بررسی و انگلیسی «فرازبان» خواهد بود. راه بهینه این است که از فرازبانی استفاده کنیم که نسبت به تمام زبان‌های طبیعی خنثی باشد. البته استفاده از چنین فرازبانی عملاً بسیار دشوار و حتی غیرممکن خواهد بود. در زمینهٔ چالش دوم یعنی تفاوت داشتن یا نداشتن دانش زبانی با دانش کلی، هنوز نتیجهٔ روشنی حاصل نشده است. برای حل چالش سوم یعنی دخیل کردن یا نکردن بافت در معنا نیز راه‌حل‌هایی پیشنهاد شده است. یک راه این است که بین تأثیرات بافت بر معنا و عنصر معنایی جدا از بافت تمایز ایجاد کنیم. معنای جدا از بافت را می‌توانیم معنای مرسوم[1] یا معنای لفظی[2] بنامیم. ما می‌توانیم تعریف‌هایمان را محدود به معنای لفظی کنیم و ویژگی‌های بافتی را در جای دیگری مورد بررسی قرار بدهیم. اما مسئله این است که جدا کردن کامل معنای یک کلمه از هر بافت ممکنی اصلاً کار ساده‌ای نیست. یکی دیگر از جنبه‌های این راه‌حل این است که نقش اطلاعات بافتی در ارتباط کلامی را در حوزهٔ جداگانه‌ای مطالعه کنیم و این را بررسی کنیم که سخنگویان چگونه دانش زبانی را با دانش خود از بافت درهم می‌آمیزند. این حوزه که به بررسی تأثیرات بافت بر پاره‌گفتار و منظور گوینده، اعم از معناهای لفظی و معناهای غیرلفظی می‌پردازد، منظورشناسی[3] نام دارد.

بررسی معناشناختی کار دشوار و پیچیده‌ای است. بر اساس اصول زبان‌شناختی، توصیف و تحلیل زبان باید در چارچوب یک نظریهٔ زبانی باشد. در نظریه‌های زبانی معمولاً الگویی از دستور زبان ارائه می‌دهند. در این‌جا دستور زبان فقط دربرگیرندهٔ قواعد ساخت جمله نیست بلکه مفهومی گسترده دارد و همهٔ بخش‌های زبان یعنی آواشناسی، صرف، نحو و معناشناسی را دربرمی‌گیرد. جایگاه معناشناسی در الگوی دستور زبان در نظریه‌های مختلف

1. conventional meaning
2. literal meaning
3. pragmatics

متفاوت بوده است. به‌طورکلی می‌توان الگویی را در نظرگرفت که یک طرف آن آواها و در طرف دیگر آن فکر وجود دارد. در میان این دو، واج‌شناسی، نحو به همراه صرف و نهایتاً معناشناسی را می‌توان قرار داد که البته جدا از هم نیستند و ارتباط دارند. بعضی از زبان‌شناسان نظیر زبان‌شناسان زایشی الگوی دستور زبان را به این شکل بخشی در نظر می‌گیرند ولی تعدادی دیگر از جمله پژوهشگران حوزهٔ دستور شناختی[1] معتقدند که معناشناسی بخشی جدا از بخش‌های دیگر نیست و آن را نمی‌توان از بخش‌های دیگر به‌طور مشخص جدا کرد و همچنین جدا کردن دانش زبانی از دانش فرازبانی نیز غیرممکن است (گایگر و رودزکا-اوستین، ۱۹۹۳، ص۲).

اگر بخش معناشناسی را جدا در نظر بگیریم، یکی از مسائل مهم رابطهٔ میان معنای کلمه و معنای جمله خواهد بود. دانستن یک زبان مستلزم این است که هزاران کلمه را بدانیم. بعضی از زبان‌شناسان این مخزن ذهنی کلمات را واژگان[2] می‌نامند که می‌توانیم آن را چیزی مشابه فهرست کلمات در واژه‌نامه بدانیم. در این دیدگاه، واژگان ذهنی مجموعه‌ای بزرگ ولی محدود از دانش است که بخشی از آن معنایی است. این واژگان ایستا نیست و پویاست، چون ما پیوسته در حال یادگیری و فراموش کردن کلمات هستیم.

گروه‌ها[3] و جمله‌ها هم دارای معنا هستند، ولی یک تفاوت مهم بین معنای کلمه از یک سو و معنای گروه و جمله از سوی دیگر، مرتبط با زایایی[4] است. ما می‌توانیم کلمات جدید بسازیم ولی تعداد وقوع این امر نسبتاً کم است. از سوی دیگر، سخنگویان زبان پیوسته جمله‌های زیادی می‌سازند یا می‌شنوند که هرگز نساخته‌اند یا نشنیده‌اند. در حوزهٔ نظریهٔ دستور زبان زایشی معتقدند که سخنگویان زبان با تعداد نسبتاً اندکی از قاعده‌ها می‌توانند تعداد زیاد

1. Cognitive Grammar
2. lexicon
3. phrases
4. productivity

و حتی بی‌نهایت جمله بسازند (چامسکی، ۱۹۶۵،ص۷). جمله‌های جدید ساخته و درک می‌شوند و این جمله‌ها مانند کلمات در واژگان ذهنی سخنگویان زبان وجود ندارند. برهمین اساس می‌توانیم نتیجه بگیریم که این جمله‌ها ازقاعده‌های معنایی زبان تبعیت می‌کنند. معنای جمله‌ها ترکیبی[1] است. این به آن مفهوم است که معنای جمله به وسیلهٔ معنای اجزای آن و نحوهٔ ترکیب آن‌ها تعیین می‌شود.

بر پایهٔ چیزی که بیان شد، معنا را در دو مرحله می‌توان در نظر گرفت. مرحلهٔ اول معنای کلمات است که در واژگان وجود دارد و مرحلهٔ دوم معنای جملات است که به وسیلهٔ قاعده‌های معنایی به‌طور ترکیبی ایجاد می‌شود. این قاعده‌ها به نوعی با قاعده‌های نحوی در ارتباط هستند. از دید دستور زایشی این دو دسته قاعده از هم جدا هستند و قواعد نحوی مستقل از قواعد معنایی عمل می‌کنند ولی این دو نوع قاعده در سطح صورت منطقی[2] به هم می‌پیوندند (چامسکی، ۱۹۶۵،ص۴۵). در نظریه‌های دیگر نظیر نظریهٔ دستور زبان نقش‌گرا (هلیدی،۱۹۹۴) و نظریهٔ دستور زبان نقش و ارجاع (ون والین،۲۰۰۵) و همچنین دستور زبان ساختار گروهی هسته‌محور (ساگ و دیگران،۲۰۰۳) که در محدودهٔ نظریهٔ زایشی است، این دو قاعده درهم تنیده و جدانشدنی هستند.

۳-۱- ارجاع و مفهوم

معنای عبارات زبانی از دو منبع می‌آید. منبع اول زبان آن‌هاست و منبع دوم جهانی است که آن‌ها توصیفش می‌کنند (سوسور،۱۹۷۴، ص۱۱۴). کلمات یا با دسته‌بندی ذهنی ما از جهان مرتبط هستند یا با جهان. مثلاً اگر کسی بگوید «او پویا را دید» یا «او یک گربه خرید»، از یک سوگروه‌های اسمی زیرخط‌کشی‌شده به او امکان می‌دهند مقولات خاصی در جهان خارج را

1. compositional
2. Logical Form

تعیین کند، انتخاب کند یا به آن‌ها ارجاع بدهد.[1] از سوی دیگر، کلمات ارزش[2] خود را از موقعیتشان در درون نظام زبان نیز به دست می‌آورند. مثلاً «گربه» در نظام زبان «حیوانی اهلی از خانوادهٔ گربه‌سانان» است که مثلاً در «شبکهٔ معنایی حیوانات خانگی» قرار دارد یا «دیدن» عمل «مشاهده کردن با چشم» است که مثلاً در شبکهٔ معنایی «فعالیت‌های جانوران» قرار دارد و «خریدن» عمل «خریداری کردن با پول» است که مثلاً در شبکهٔ معنایی «فعالیت‌های انسانی» قرار دارد. رابطهٔ زبان با جهان خارج ارجاع[3] نام دارد. رابطهٔ معنایی بین عنصرهای درون نظام دایرهٔ واژگانی[4] مفهوم[5] نام دارد. ارجاع و مفهوم یک دستهٔ بزرگ‌تر به نام معنا[6] می‌سازند.

سوسور برای نشان دادن این الگو از نموداری استفاده می‌کند که در آن چند بیضی در کنار هم ردیف شده‌اند و با هم ارتباط دارند (سوسور،۱۹۷۴، ص۱۱۵). در این نمودار هر بیضی یک کلمه است. در درون هر بیضی دال و مدلول وجود دارد، یعنی هر کلمه ظرفیت خود را برای ارجاع دارد، ولی هر کلمه به کلمات دیگر در همان زبان مرتبط است، یعنی هر کلمه با کلمات دیگر زبان یک شبکه می‌سازد و ارزش یا معنای هر کلمه تا حدی توسط کلمات دیگر در شبکه تعیین می‌شود. معنای یک کلمه هم از ارجاع آن به جهان خارج حاصل می‌شود هم از گسترهٔ معنایی آن که توسط کلمات دیگر در زبان تعیین می‌شود. از این رو معنای کلمه‌ای مثل chair (صندلی) در انگلیسی تا حدی به وسیلهٔ کلماتی مربوط به شبکهٔ وسیله‌های نشستن در آن زبان نظیر stool (چارپایه)، bench (نیمکت) و sofa (کاناپه) تعیین می‌شود و معنای کلمه‌ای مثل red (قرمز) در انگلیسی به وسیلهٔ کلمات دیگر در شبکهٔ رنگ‌های آن زبان مثل yellow (زرد)، green (سبز) و blue (آبی) تعیین می‌شود.

1. refer
2. value
3. reference
4. vocabulary
5. sense
6. meaning